

نقد و بررسی نمایش های هفتمین جشنواره
سراسری تئاتر فجر

[۲۲-۱۲ بهمن ماه ۱۳۶۷]

جایگاه قصه و نیايش در قلمرو نمايش

هفتمین جشنواره سراسری تئاتر فجر از ۱۲ تا ۲۲ بهمن ماه ۱۳۶۷ در ۹ تالار نمایشی تهران برگزار شد. از این میان، ۷ تالار به اجرای صحنه ای کارها و ۲ تالار نیز به جلسات نقد و بررسی و نمایش فیلم های تئاتری اختصاص داشت. این تالارها عبارت بودند از: تالار وحدت، سالن اصلی تئاتر شهر، تالار سنگلج، تالار مولوی، تالار هنر، تالار محراب، تالار شماره ۲ محراب، سالن شماره ۲ تئاتر شهر و تالار مجتمع هنر که جلسات نقد و بررسی و نمایش فیلم های تئاتری در آنجا برگزار می شد.

در جشنواره سراسری تئاتر فجر، مجموعاً آثاری از ۱۴ شهر برای اجرا انتخاب شده بود. بخش های گوناگون این جشنواره عبارت بودند از: مسابقه، جنبی، ویژه، کودکان، سنتی، و عروسکی، بر رویه ۱۷ نمایش در بخش مسابقه، ۶ اثر در بخش ویژه، ۴ نمایش در بخش جنبی، ۷ متن و اجرا در بخش سنتی و ۵ نمایش در بخش عروسکی بر صحنه آمد.

در هفتمین جشنواره تئاتر فجر، در اغلب تالارها ۱۰ برنامه پرده خوانی اجرا گردید. این برنامه ها که چشم اندازی از سنت و بدعت های نمایشی این دیار را پیش روی تماشاگران گستراندند، عبارت بودند از: پیروزی انقلاب اسلامی، جنگ تحمیلی، توطئه های شیطان بزرگ، حج خونین، توطئه های ارتجاع، نفت، سازمان ملل، لبنان و افغانستان، شهید و شهادت و حلبچه. حمید صفائی، اجرای این پرده خوانی ها را برعهده داشت و الحق که به رغم تمام غرایبها و گسستگی های ناشی از عمر و ایام کهن و دیرینه سال این سنت نمایشی دیدنی با دوستان و شائقان تئاتر، از عهده این برنامه ها در ابعادی مستوفی و درخور ذکر و اعتنا برآمد. در جشنواره هفتم، در برنامه مبادله گروههای تئاتری، ۴ جشنواره تئاتر در شهرستانها برگزار شد: کرمان، مشهد، اصفهان و شاهرود.

این حرکت مرکز هنرهای نمایشی که تداوم و





۲۹

شماره ۲۹
پیاپی ۱۳۸
شماره ۲۹
پیاپی ۱۳۸
شماره ۲۹
پیاپی ۱۳۸
شماره ۲۹
پیاپی ۱۳۸
شماره ۲۹
پیاپی ۱۳۸
شماره ۲۹
پیاپی ۱۳۸

شروع به نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رنال جامع علوم انسانی

هفتمین
جشنواره
سراسری
تئاتر فجر

استمرار جشنواره‌های منطقه‌ای تئاتر در سال ۱۳۶۵ بود پس از یک سال فترت و تعلیق، بار دیگر بر اصول و مبانی و آرمانهای سیاستگزاران و مبدعان و بانیان این حرکت تاکید کرد. همین جا شایان ذکر است که برنامه‌ریزان و کارگزاران مرکز هنرهای نمایشی، در مراسم اختتامیه هفتمین جشنواره، این بشارت بهجت اثر و امیدوارکننده را بر گوش جان شارجان و عاشقان تئاتر نشانند که اساساً از سال ۶۸، جشنواره تئاتر فجر جشنواره جشنواره‌ها خواهد بود و برگزیدگان و نخبگان و منتخب‌های جشنواره‌های تئاتر شهرستان‌ها، در تهران رحل اقامت می‌افکنند. و این نقطه عطفی است در سیر و فرآیند تئاتر انقلاب، و بی‌گمان جهت‌گیری و چشم‌پندهای بکر و بدیعی را بر دیدگاهها و تلقی‌ها و تعاطی‌های هنر تئاتر این خاک پاک، ملحوظ و مطمح نظر خواهد داشت.

ویژگی دیگر جشنواره هفتم، عرضه و اکران ۹ فیلم بود که براساس متن‌های نمایشی ساخته شده بودند. این فیلمها، فی‌الجمله در راستای تبیین و تبلور ارزش‌ها، فراز و فرودها و ساخت و بیافت‌های دراماتیک استوار بودند. و از این روی دستیابی به محتوا و مایحتوای نمایشی آثار از لابلای حرکت‌های دوربین و سایر معیار و محک‌های سینمایی قابل دریافت بود. این فیلم‌ها که برای دست‌اندرکاران، آموزنده و دیدنی جلوه کرد، نه با تمهید و شگرد و شیوه‌های سینمایی و در جهت برگردان تنظیم شده برای دوربین که با هدف و انگیزش مؤکد و مصرح جنبه و جلوه‌های نمایشی آثار ضبط و ثبت شده بودند و از این روی هرگز مجال آن چشم‌آزاری‌ها و دلمشغولی‌های دوستداران تئاتر را که مبادا و مبادا نمایش در مواجهه با ابزار و ادات و ادوات هنر سینما از کف برود، را به تماشاگران و هنرمندان تئاتر عرضه داشتند. این آثار فیلم شده عبارت بودند از: مرغ دریائی [آنتوان چخوف]، نفوس مرده [نیکلای گوگول]، شاه‌لیر، اتللو، مکبث [ویلیام شکسپیر]، سونات اشباح [اگوست

استریندبرگ]، دکتر فاستوس [کریستوفر مارلو]، اوژنی گرانده [اونوره دوبلازاک] و بکت [ژان آنوی].

به همت و پایمردی ناصر بزرگمهر، ۱۰ شماره خبرنامه جشنواره در طی ۱۰ روزی وقفه نشریافت که مورد استقبال دوستداران قرار گرفت. بزرگمهر با یاری گروهی از علاقمندان، ۱۰ شماره خبرنامه را با محتوا و جانمایه‌ای متنوع و ممتع در معرض دید و داوری گذارد. و این همه نبود، مگر شیفتگی و توجه به هنر نمایش.

اما مروری به عناوین نمایش‌ها، که در بخش‌های گوناگون بر صحنه آمدند:

الف - بخش مسابقه

افسانه زمینی (مشهد)، خم‌خانه (نیشابور)، قلاسان (باختران)، خون‌صلح (باختران)، دشت‌خون (تنکابن)، زارودنیگومارو (بندرعباس)، قوهای وحشی (شیراز)، دریا دریا ستاره (مشهد)، آوات (تهران)، ماهیگیران (گرگان)، عروسی کوزه (باختران)، بکرک (بوشهر)، آرمون (شیراز)، عصر چهارشنبه (گرگان)، تخت طاووس (اصفهان)، اتاق ۱۲ (تهران)، پرده جدید (اصفهان).

ب - بخش جنبی ویژه

غم‌نامه طالب (تهران)، چهارنمایش از چخوف (تهران)، آتش زیر خاکستر (تهران)، داغم سی‌گویل (مسجدسلیمان)، حدیث باغبان (قم)، گوگور کهنه (بوشهر)، خلوت نشین پریهاو (شیراز)، برای دنیا (اراک)، پرونده (تهران).

ج - بخش کودکان

لچک گلی (تهران)، بوی نون گرم و تازه (تهران)، حارس (سبزوار)، پرونده و فیل (مشهد)، گرگ گرگ است (تهران)، افسانه کلاغ (تهران)، زنگ تاریخ (باختران).

د - سنتی

شهر وارونه، اسب چوبی و غلام سیاه دودوست،

تخلصیہ، پیر، اور...

سپین کی وی سفا فیلیمینا شہزادی مفتی شہزادہ

مفتی شہزادہ
مفتی شہزادہ



مفتی شہزادہ



شماران ۱۲-۲۲ سپہن ۶۷
ناراضیہ انشکالیہ
چهاراہ ولیعصر میل بزرگمہر

اسب چوبی و حماسه سربداران، آژانس بین‌المللی،
خوابگزار و سلطان احتکار، میرزا عبدالطمع جوجی و
سیاه.

و- عروسکی

خیمه شب‌بازی (تهران)، اردوی کوچولوها (تهران)،
سیر مهربون (تهران)، دوستی کبوتر با کلاغ (تهران)،
افسانه کچل کفترباز (تهران).
و اما نگاهی به چند نمایش:

✱ افسانه زمینی [با نگاهی به منظومه موش و گربه
عبید زاکانی].

✱ نویسنده و کارگردان: حسن حامد

✱ بازیگران: مرجان موسوی، مجید حامد، شاپور
ترکمنی سرابی، جواد محمدزاده، حجت مشرفی،
محمد حسین پور، قاسم آبسالان، سعید شکری و
دیگران.

✱ کاری از: اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی

خراسان [گروه نمایش عصر]

✱ جای اجرا: تئاتر شهر

ادب دیرینه‌سال و غنی و مستغنی فارسی، منبع
لایزال و نامتناهی برای بازدید برداشت‌ها در قلمروها و
اقالیم گونه‌گون هنری است.

ادبیات کهن سال فارسی، با آن همه بداعت و
طراوت و تری و ترانگی، چندان معظم و شکوهمند
است، که هر هنرمند و هنردوستی می‌تواند بنا به وسع
خود، جرعه‌ای از این اقیانوس بنوشد و برگردد، و همچنان
عطش زده و تشنه، سودا و سویدای نوشانوش جرعه‌ای
دگر باشد: از تاریخ بیستی تا شاهنامه حکیم توس از
هفت گنبد نظامی تا منطق الطیر و تذکرة الاولیای عطار.
و از موش و گربه عبید زاکانی تا سلمان و ابسال
جامی. هر چه هست، گمانه و نشانه‌ای است از درخت
تناور و پرهمینه ادبیات فارسی. این چکاد بالا بلند،

باریکا و نازک‌کائی سخت و صعب برای هر تشنه و
عطشان‌زده‌ای دارد. باری، از سوئی و سوسه دستیابی و
برگرداندن دراماتیزه مثل و مثل و تمثیلات و مقامات و
چامه و چکامه‌های دلنشین این پهنه موسع و اساطیری و
دساتیری است و از دیگر سو، شتم و شناخت و شعور
نه چندان غنی و واسع گرداننده و خواننده.

تجربه بیش از یک قرن روی آوری به این منبع و
مکمن، نشان می‌دهد که با دریغ و تاسف هنوز حتی
یک نمایش نزدیک به این متون - اعم از نظم و نثر - بر
صحنه تئاتر معاصر ایران نرفته است. از اجراهای نمایشی
شاهنامه در هزاره فردوسی و جشن توس تا دید و
برداشت‌های اخیر از این اوراق سترگ، نمایشگر این
نکته است که هنوز، این دریای موج و پر مدومه، دست
ناخورده و بکر باقی مانده است. در «افسانه زمینی» نیز،
این ناکامی و حرمان به چشم می‌خورد: دختری اندک
سال به خلوت می‌رود تا به دور از همه هیاهوها، برای
خواندن موش و گربه عبید پرتند و خند، لحظه‌ای فراغت
یابد. در خلوت - که زیرزمین خانه است - به ناگاه با
سیل و خیل موش و گربه‌ها رویاروی می‌گردد و این
دستمایه‌ای برای بازیگوشی‌ها و شیطنت‌های موش و
گربه‌هاست.

حامد، در این مصاف و هم‌آوردی، گوی سبقت را
به حریف وا گذاشته، یکه و تنها قصه عبید را از کف
می‌دهد. اگر چه به اعتبار گفته حامد، هدف‌یاز پیرانی
و اقتباس آزاد این منظومه بوده. اما به دلیل ناآشنائی و
مفارقت کارگردان با دقایق و ظرایف این داستان طنزآمیز
منظوم، آنچه بر صحنه می‌بینیم تهی از الفبای ابتدائی
تئاتر است. گوئیا کارگردان، با مفاهیمی بدیهی چون
میزانسن و ایقاع [ریتم] بیگانه بوده، و در صحنه وسیع
تئاتر شهر، تنها به پیشامدهای صحنه‌ای بسنده کرده
است. این اغتشاش در صحنه‌پردازی حتی به «فیکس»
کردن بازیگران با یکدیگر می‌انجامد. حرکت‌ها چنان
درهم تنیده و نامنضبط‌اند که حتی برای لحظه‌ای،

هفتاد و نهمین نشست علمی و تخصصی
بیادانه‌های نمایش

مجلس شورای اسلامی - تهران - ۱۳۸۸



کش صد هزار منزل بیش است در بدایت

* ماهیگیران

* نویسنده: محمد هادی نامور

* کارگردان: قدرت الله صالحی

* بازیگران: جهانگیر جوان فر، علیرضا

درویش نژاد، یحیی دیوانی، علیرضا پورمحمد،

عطاء الله صفر پور، الله قلی نظری و دیگران.

* کاری از: گروه تئاتر تالار فخرالدین اسعد گرگانی

[گرگان]

* جای اجرا: تالار سنگلیج

ماهیگیران، با فضا سازی چشم نواز و متن متحول و پرنشیب و فرازش، و نیز کوشش در راه ارتقاء و غور، در

نشانی موزون و ضرباهنگ یافته را نیز، در قاب و چشم انداز تماشاگر جلوه و جهت نمی بخشد. هر چه هست شتاب است و حرکاتی حساب نشده و بازیگرانی که بی نرمش بر صحنه چرخش دارند و به ایفاد و انشاد ابیاتی چند از عبید، طی صحنه می کنند و بس.

سخن این است که تاکنون به جز تجربه حامد، کارهای کمابیش پراکنده ای بر اساس داستان عبید را نظاره گر بوده ایم، اما به سبب عدم مطالعه و تأویل در این منظومه، و اساساً ناآگاهی به کاربردها و ظرفیت و ظرافت های نمایشی ادب کلاسیک فارسی، و شیوه های برگردان شعر طنزآلود و فکاهه و یا حماسه و داستان های پهلوانی و عیاری و فنوت نامه ها به زبان نمایشی فارسی، جمله این تجربه های محتم، به شکست محکوم شدند. و این نقص و نکشی است که حامد خود بر آن آگاه است: «سعی کرده ایم با استفاده از منظومه موش و گریه عبید، بیشتر به نمایش نزدیک باشیم تا به یک روایت ادبی صرف».

اما اگر روایت ادبی صرف در مقابله با هنر نمایش از دست برود و حرمت و قدمت و خدمت اثر ادبی، تنها به سبب یک کشش و مواجهه بالقوه کارگردان به دامگاه فرو افتد، پاسخ اجله ادبا و عرفا و ظرفرا را کدامین منطق برمی تابد و تحمل می کند؟ آری، برای روی آوری به ادب فارسی باید مجهز به دانش بود، وگرنه هر تطاول و درازدستی به این حیطة، پیشاپیش فروپاشیده و درهم شکسته است. هشدار! که این راه، مردی مردستان می طلبد تا کاری کارستان بر صحیفه و لوح جان و اندیشه بنشانند و مرصع سازد. به جزبازی صمیمانه و بی قیض و بسط «مرجان موسوی»، این منظومه خوان اندک سال، سایر بازی ها بی روح اند و تنها انرژی بازیگران است که به سبب برداشت از رنگ و ریشه نادرست کارگردان از کف می رود و این سخن لسان الغیب را بر سمع جان می نشاند که:

این راه را نهایت صورت کجا توان بست



جوهر ناب و نایاب هنر نمایش، بی هر شبهه ای نمایش برتر جشنواره هفتم بود. ساخت و بافت این اثر، با آن فراقینی های غمگنازه هستن و زیستن پرتلاطم صیادان، گزینه های منطقی و اصولی کارگردان از متن به غایت هوشمندانه محمد هادی نامور، و نیز بازی های دلچسب و پخته و گیرای بازیگران، اجرائی دیدنی و تأمل برانگیز را نشانه زد. اگر چه به سبب کارنامه درخشان تئاتر گرگان، اجرای اثری درخور اعتنا از این گروه، انتظاری ناموجه نبود، اما به رغم این نکته، آن همه زیبایی و نرمای یشمی جنگل که هوش را طرّارانه می رباید و به عمق آبی دریا، و تاریک روشنای دشت یکسره سبز جنگل هزارتوی شمال را چونان نسیمی از خنکای گرگان تحفه می آورد، بلاشک ستودنی است.

اجرای متن موزون «نامور» چندان بقاعده است که لحظه های «چخوفی» را تداعی می کند.

صدائی از پــــمس تالاب های نیلوفر، و انسانی منتظر که حالیا دختر و دامادش را دریا با خود به امواج توفنده و سستیهنده اش سپرده و او است که چشم به راه و منتظر، گنگ و لال، ایهامی از سوغ سرودهای گریستن و نگریستن را بر اعماق جان می نشاند. و خوشا! این ترصیع، که کاری است بدیع و به دل نشستنی. متن و اجرا چنان با یکدیگر درآمیخته و ممزوجند که برتری یکی بر دیگری، کاری میسر و میسور نیست که «صالحی» با آگاهی و وقوف بر این متن، و نیز، برداشت وفادارانه اش از کار نامور، تئاتری در عین پاکی و شفافیت ساخته است.

زندگی ماهیگیران و دنیای پُرخطر و خاطره این رنجبران و ستمبران تاریخ که همواره با همت و غیرت بر لُجه های دریا، پارو زده اند، همیشه ملجاء و مرجعی برای نویسندگان بوده است. این بار نیز نمائی دیگر از این زندگی را پیش روی داریم: اگر چه گاهی اجرا مضمون اصلیش را از یاد می برد و در شدآمدهای پیاپی حادثه ای به حادثه دیگر، کم رنگ می ماند، اما در

کلیتش می تواند در قالبی دراماتیک، با حفظ و پاس داشت ارزش تئاتری، متنی بر تافته از هودج و عماری ارم عماردی را بر لوح دل بنشانند.

بازی های خوب و هماهنگ، فضا سازی درست و بقاعده و مهتر، متن پرکشش و جالب و جاذب است، که جذبه هایی پر شور و شعور از خطه خطیر گرگان را نشان می دهد. اگر چه این گروه، صحنه تالار سنگلج را به دلیل ساحت و مساحت اندکش، مکان مناسبی برای اجرای این اثر تلقی نکردند و از این جابه جایی گلایه داشتند، اما باید به این گروه صمیمی و نام آشنا، این بشارت را داد که به رغم همه کاستی ها، قفتوس از زیر خاکستر سر برمی آورد و بار دیگر به عشق پرواز، ره به دیارهای دور می کشد و پرنده خیال، شادان و پرستخ، به اقالیم شبان دیجور و روزهای کار و خستگی ماهیگیران، سفری پر عافیت می کند و عجا که در این سلوک هر چه هست از دل برآمده است و لاجرم بر دل می نشیند.

قوهای وحشی

* نوشته: عنایت الله هوشمند

* کارگران: احمد سپاسدار

* بازیگران: رحیم هودی و محمود پاک نیت

* کاری از: واحد تئاتر اداره کل فرهنگ و ارشاد

اسلامی استان فارس

* جای اجرا: تئاتر چهارسو

دنیای تئاتر، همواره برای اصحاب و صاحبان علمه این هنر، پر از جاذبه و کشش بوده است. اساساً نقش یا «پرسونالیته» و اینکه چگونه یک بازیگر با نقش های متفاوت و گاه متباین و متنوعش، طی عمر و ایام می کند، برای بسیاری از نویسندگان، جالب خاطر بوده است. بازیگران، دنیائی پر از خلوص و صفا دارند: آری، هر لحظه به رنگی بت عیار درآید. اما این نه رنگ و نیرنگ که رنگ رنگ و متنوع و لبریز از بداعت و بداهت است که برای هر بازیگر از نقش به جا می ماند و محصول و

ماحصل این زوایا و مدارات چیزی نیست مگر سیر و غوری در دنیای بازیگران و نویسندگان تئاتر.

اخیراً «آوای قو» چخوف را با همین مضمون و درونمایه دیدیم. و پیش از آن نیز - با اندکی مسامحه و تساهل - در یک دو کار اسماعیل خلیج. و بی هرگونه تردید و تشکیک در آثار درام نویسان بزرگ.

دو هنرمند تئاتر - بازیگر و نویسنده - در ایام سالدیدگی و کهولت در یک سمساری که متعلق به یکی از این دو دوست است با یکدیگر دیداری تازه می‌کنند؛ مردانی که رونق بازار را از کف داده‌اند و حالیا، با عشق و تأکید بر ایام جوانی، متفرعانه و از سر صعوبت و عذوبت با هم سخن می‌گویند: گفتگویی نشأت یافته از خاطرات دوران صحنه. «پورصفا» و «مهاجر» این دو پیر صحنه‌های پار و پیرار، که پیرانه سرسودای تجلی روزگاران از کف رفته را دارند، اینک درمی‌یابند که چگونه «گرگ اجل یکایک از این گله می‌برد» و اینکه:

جهان پیراست و بی بنیاد است
از این فرهاد کس فریاد است
آری، اینان که روزگاری چشم و چراغ صحنه‌ها بوده‌اند و در هر شبی، تماشاگران بسیاری را برآفت و بعیزهای ژنده‌گی هائمی متفاوت و گونه‌گون آگاه ساخته‌اند، هم اینک در کنج عزلت و عسرت، به کنایه و طعنه‌هایی به یکدیگر بس می‌کنند. اما در عمق این تعریض‌ها، نه اشک و رشک، که دوستی، مهرآمیزی و علاقه موج می‌زند. ۲ پیرمرد، با قهر و آشتی‌های مکرر خود - که دست‌آخربه یک رمانس و فانتاسم زیبا و هشیارانه می‌رسد - رقصی از ایفای نمایش تا نیایش را بر اوراق پریشان یک شکست می‌نشانند.

در هر حال، «قوهای وحشی»، با صحنه‌آرایی دیدنی و زیبا، بازی‌های خوب هودی و پاک‌نیت و نیز متن منسجم و جالب هوشمند و نیز کارگردانی آگاهانه سپاسدار در شمار کارهای موفق جشنواره هفتم، محسوب

می‌گردد. و برای ختام این یادداشت چه نکوتر از آنکه شعر «مرگ قو»ی روان‌شاد مهدی حمیدی شیرازی این غزلسرای سرسپرده به تغزل و تفتی و ترنم را بار دیگر بخوانیم. و «قوهای وحشی» را بر صدر این مقالت و مقولت برنشانیم:

شنیدم که چون قوی زیبا بمیرد
فریب‌بنده زاد و فریبا بمیرد
شب مرگ تنه‌ها نشیند به موجی
رود گوشه‌ای دور و تنه‌ها بمیرد
در آن گوشه چندان غزل خواند آن شب
که خود در میان غزل‌ها بمیرد
گروهی برآیند کاین مرغ شیدا
کجا عاشقی کرد آنجا بمیرد
شب مرگ از بیستم آنجا شتابد
که از مرگ غافل شود تا بمیرد
من این نکته گیرم که باور نکردم
ندیدم که قوئی به صحرا بمیرد
چو روزی ز آغوش دریا برآمد
شبی هم در آغوش دریا بمیرد
تو دریای من بودی آغوش واکن
که می‌خواهد این قوی زیبا بمیرد.

* خون صلح

- * نویسنده، طراح و کارگردان: محمدرضا زندی
 - * بازیگران: حسین شیخی، جلیل بشتام، محمدرضا زندی، نجات میرزائی، فوزیه رجیبی، مینا تاج‌الدینی، فرهاد حیاتی، محمد قره‌گزلو و دیگران
 - * جای اجرا: سالن اصلی تئاتر شهر
- «خون صلح»، روایتی است از سنتی متروک که اینک تنها نامی از آن به جا مانده است و بس. نویسنده در تدوین و تبویب متن، جهت‌گیری خاصی ندارد و بدون قده و مدح، با بهره‌جویی از اسالیب و عوامل نمایشی، کاری دیدنی بر خامة قلم آورده است.
- ۲ داماد نفرین شده - قدیر و همت - با خواهران



باورداشت که اساساً چگونه می‌توان یک سنت قدیمی و به نسیان سپرده شده را باردیگر — آنهم بر صحنهٔ تئاتر — مطرح ساخت و از لابلا و ورای آن به حرفی گفتنی و سخنی بردل‌نشستنی دست یافت، خالی از هرامتیاز و ارزشی هم نیست.

در هر حال، با یادآوری بازی‌های خوب و نیز صحنه‌پردازی دقیق زندی، سطوری از یادداشت نویسنده و کارگردان خون صلح را می‌آوریم. «آن زمان‌های دور، در کوره روستاهای پرت که هنوز قانون به آنجا نرسیده بود، قلب‌های رؤف و روشن، سنتی بر پا کرده بودند به نام «خون صلح». خون صلح در جا و زمان خودش، مقدورترین عمل منطقی و انسانی بود. آن کس که خون ریخته، آدم کشته، دست بسته، کفن پوشیده، قرآن و قداره حمایل گردن، رضا به مرگ، در جلوگاه خانه مقتول به خون صلح می‌نشست. [یا مرگ یا گردنم آزاد]. کس و کار مقتول یا به حرمت قرآن خدا، گذشت می‌کردند و

یکدیگر کمند مهر آویخته و عهد و عقد بسته‌اند پس از ۱۲ سال غربت و دربدری، زمانی که این هر دو جوان می‌خواهند به حجله بروند، بناگاه اتفاقی روی می‌دهد که بیانگر به هم خوردن این مجلس متبرک است. تهمت و افتراء عناصر غالب این سنت‌اند: تهمت و افتراء به پدر «باور» و درگیری طایفه‌های «علیزاده» و «ولی‌زاده» و از همین جا است که این دو درخت دشمنی را برمی‌نشانند و سلسله خصومت را بر درازنای شب‌های پرگو برمی‌تابند. نمایش سراسر پر از محاجه است. احتجاجی نشأت یافته از رویارویی دو طایفه و مسئله ازدواج که بناگاه در هم ریخته است. و «تقاص» که سخن اصلی است: تقاص خون ریختهٔ مردی بنام «میرولی».

«خون صلح»، با همه محدودیت‌هایی که از نقطه نظر پایبندی و عهد و میثاق با سنت‌های نه چندان مطرح و موجه معاصر دارد، و نیز با تأکید مصرح بر این



برای اجرای در جبهه در دست تمرین دارد، اما پدر که خود ایامی را در صحنه پُرقدمت و با برکت تعزیه طی کرده، با تصمیم پسرش مبنی بر اجرای نمایش در جبهه، از سر عناد برخاسته است. در شبی که پسر، با قهر و رخ برتافتن از خانه پدر، رحیل اقامت برمی‌کشد و به دیارهای دیگر رحل سفر می‌افکند، پدر در خواب می‌بیند که دشمنانش در لباس اشقیاء با فرزندش «علی اکبر» در ستیز و چالش اند. این خواب، پدر را متحول می‌سازد و به هنگام پیدائی، اولین بازتاب این رویای نقش بسته بر خواب، آزادی پرنده‌هاست. این تحول چندان در «مرتضی» کارساز و معنی‌دار بوده است که برای اجرای شبیه حبیب بن مظاهر عزم جزم می‌کند تا تعزیه «حُر» را نیز بگرداند و به اصطلاح «معین البکا»ی این تعزیه گردد. پس از آنگاه این هر دو، دست در دست هم، تعزیه «حُر» را می‌خوانند.

یا به خونخواهی دست به قداره می‌برند و وطنین فریادی دیگر در کوه و کمر می‌پیچید. «خون صلح»، با همه عیوبش و همه خیرخواهیش سنتی است که دیگر نمانده، رفته به سینه تاریخ .

* آتش زیر خاکستر

* نویسنده و کارگردان: رضا رنجبر

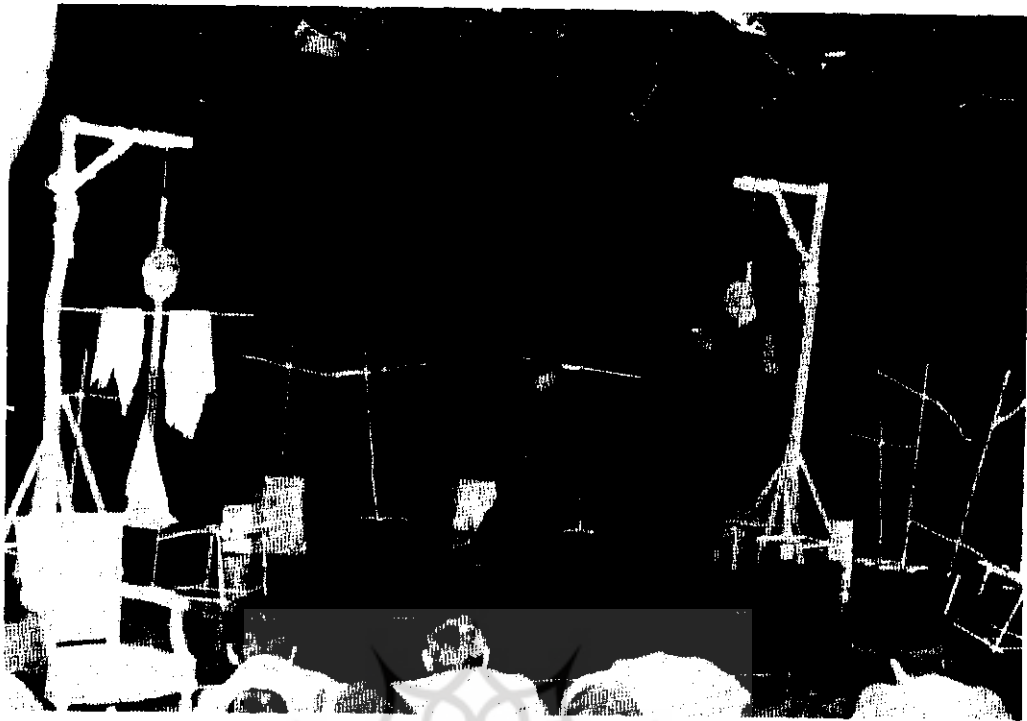
* بازیگران: منوچهر غفوری، منوچهر یاری، امیر بختیاری، حبیب‌الله عسگری، حسین قسمتی، بهزاد محمدی، ایرج فیروزمند و دیگران.

* کاری از: گروه هنری مرکز هنرهای نمایشی نیروی

زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران

* جای اجرا: سالن چهارسو

مرتضی، «عشق‌باز»ی است که در ایام دیر و دور، تعزیه‌خوان بوده است و اکنون نیز پسرش، جا پای پدر گذارده و به تئاتر روی آورده است. «پسر»، نمایشی را



زیبا و دلنشین با دوستداران تئاتر دارد. مفاهیم ملموس در متن از بازی با مترسک‌ها تا چرخش پیش‌پیش‌های صحنه‌ای، رونق و جلوه و جمالی دیگر به تئاتر چهارسو می‌بخشد.

دریا دریا ستاره، تنه به شعر می‌زد: حلاوت و شیرینی شاعرانه توأمان با نثر مُرسل و نمایشی جباری، ساختار دراماتیزه بشکوه و بالنده‌ای از این اجرا ساخته که در متن جشنواره، بر دیده و جان خوش می‌نشیند.

«یوکابت جباری» با سلطه و احاطه‌ای قابل ذکر و نیز با شخصیت‌پردازی و نگارش گفتگوهای تئاتری زیبایی که دارد، بلاشک کاری دیدنی و جالب به جشنواره عرضه می‌کند. اگرچه گه‌گاه، نمایش در دامچاله‌های اجرائی فرو می‌گفتد. اما جباری با اجتناب و پرهیز از تکرار مکررات و تتابع اضافات نمایشی — که خود آسیبی جدی بر بسیاری از اجراها و متون زده و حتی

«آتش زیر خاکستر» علیرغم تمام اُفت و خیزها، به سبب صداقت و صمیمیت ملموس و محسوسش که پیداست از عمق جان مایه گرفته، کاری تأمل برانگیز جلوه کرد. پاره‌ای از بازی‌ها بالنسبه خوب و دیدنی است و کار کارگروان — که نویسنده متن نیز بود — در خور ذکر و یادآوری.

* دریا دریا ستاره

* نویسنده و کارگردان: یوکابت جباری

* بازیگران: حسن چودن، حمید عبدالرحیمی، مهدی کیفی، مصطفی نعدانی، حسن زاهانی، محمد بصیری، حمید چودن، محمد رخشانی، محمد رضا محمدیان و دیگران

* کاری از: گروه تئاتر سازمان تبلیغات مشهد

* جای اجرا: سالن چهارسو.

«یوکابت جباری»، با دریا دریا ستاره، معارفه‌ای

متنی خوب و خوش ساخت را به حضيض و عزلتگاه کشانده است — در اینجا به سبب آگاهی و احاطه نویسنده، به کامیابی می‌رسد.

یادی از بازی‌ها و ضرباهنگ نمایشی به جا و بقاعده نمایشی، از اهم اشارات این سطور است. و نیز تذکر این نکته که «یوکابت جباری»، با همت و قلم بابرکتش، باید بیش از این‌ها بر صحنه تئاتر انقلاب بدرخشد و بی‌گمان در این مصاف و هم‌آوردی، توفیق رفیق راه خواهد بود. امید بستن بر ادامه راه این تئاتری اهل و فحل، نظری دور از واقع نیست و باید به پی‌آیند و تداوم کار یوکابت جباری دل بست.

* زارودینگومارو

* نویسنده و کارگردان: ابراهیم زارعی

* بازیگران: صدیقه کریم‌زاده، معصومه سلیمی،

علی زنجیری، علی زاری، عبدالرضا بلوچی، محمد ناظری، احمد جایی، احمد عبداللهی و دیگران

* کاری از: اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی هرمزگان [بندرعباس]

* جای اجرا: سالی چهارسو

یکی از دشواری‌های اصلی و اساسی تئاتر، در شهرستان‌هایی که مناسک و آئین‌های نیایشی/نمایشی دارند، بهره‌جویی بیش از اندازه از این آئین‌ها در تئاتر است.

پیش از این‌ها — چه در جشنواره‌های فجر و چه در جشنواره تئاتر شهرستان‌ها — غالباً به تئاتری‌های خوب جنوبی که انسیت بسیار با مراسم و آئین‌های نمایشی دارند، همدار داده بودیم که مبادا در دامگاه عکسبرداری از اینگونه مراسم فرو غلتند. تا آنجا که ذهن‌یاری می‌کند، به جز شهرهای جنوبی، کارهای بلوچ‌های صمیمی و دردآشنا نیز معمولاً انبوهی از هجرانی‌های به‌هم‌بافته با اینگونه رسوم و عادات و آداب داشته‌اند.

موضوع «زار» و «نوبان» و مراسمی که برای دفع و رفع جن و انس از پیکر و جان شیفته جنوبی‌ها انجام

می‌گیرد، کهنه کتابی است قدیمی و ورق‌خورده. با تفحص در این اوراق، حتی می‌توان به نمایش موفق و دیدنی «آب، باد، خاک» — کار سلیمان فارسی صالح‌زهی — اشاره کرد. در این اثر، اگرچه موقعیت و وضعیت نمایشی، دستخوش تلاطم‌ها و مرگامرگی مراسم و آئین‌ها نشده بود و کارگردان باریکائی برای طی طریق کامیابانه از سنت یا تئاتر را یافته بود، اما همچنان اجرای بی‌کم و کاست این نوع مراسم مخّل معنا و مفهوم اصلی کار قلمداد می‌گردید.

«زارودینگومارو» — که یکی از ۷۲ زار شناخته شده در سواحل جنوبی ایران است — چنان در زیر سایه افسانه‌آسای اجرایی پرحس و حال از مراسم زاربه وسیله «بابازار» کم‌رنگ و بی‌اثر شده بود که اگر کلیت و تمامت مراسم را از اجرا می‌گرفتیم، چیزی به جز سلسله‌ای از حرکت‌هایی — هر چند جذاب — باقی نمی‌ماند؛ حرکت‌هایی که توأمان با اتلاف و اسقاط انرژی بسیار، تنها یک آئین بومی را گمانه و نشانه می‌زدند و بس.

پس از طی دهه‌ای که از عمر تئاتر انقلاب سپری شده، به گمان ما عرضه چنین کارهایی که هنوز در سطح الفبا و یادگیری حروف ابجد تئاتر حرکت می‌کنند، افت و افولی است برای تئاتر معاصر ما.

ای کاش، گزینه‌گران و منتخبان نمایش‌ها در طی نشستی با اعضای گروه، جایگاه قصه و نمایش یا نیایش و نمایش را برای دست‌اندرکاران خوب و دل‌آگاه و بیدار جنوبی بازگومی‌کردند، تا شاید از این همه سوءبرداشت از صحنه تئاتر، کمی کاهش می‌یافت.

در هر حال، سخن ما درباره نمایش «زارودینگومارو»، چیزی نیست مگر هشدار به اعضای گروه که سرنوشت محتوم و محکوم و مکتوم بسیاری از کارهایی که تحف و ارمغانی از جنوب ایران بودند، هیچ نبود مگر فریافت‌هایی که در آن‌ها، پراکنندگی، ابهام و اغتشاش رکن‌رکین و اصل و اساس

بود. شاید همین جا بتوان به دست اندرکاران و داوران جشنواره، این پیشنهاد را ارائه داشت که پژوهیدن در خاستگاه و جایگاه روایت، قصه، سنت و آئین، تئاتر و نمایش و دراماتیزه کردن فرق فارق دارد و اصلح و انسب است اگر سلسله بحث‌هایی را با همین مضمون در طی روزهای جشنواره، و یا به شکلی مدون و مکتوب پیش روی این خوبان و عزیزان شهرستانی نهاد، تا بتوان از بیراهه و نقض غرض و تحصیل حاصل، به جوهر و گوهر تئاتر ناب پل زد؛ پلی به وسعت و فراخنایی کامیابی و توفیق.

* آوات [نمایشی فولکلور از روستاهای کردستان]

* نویسنده: فائق سلطانی

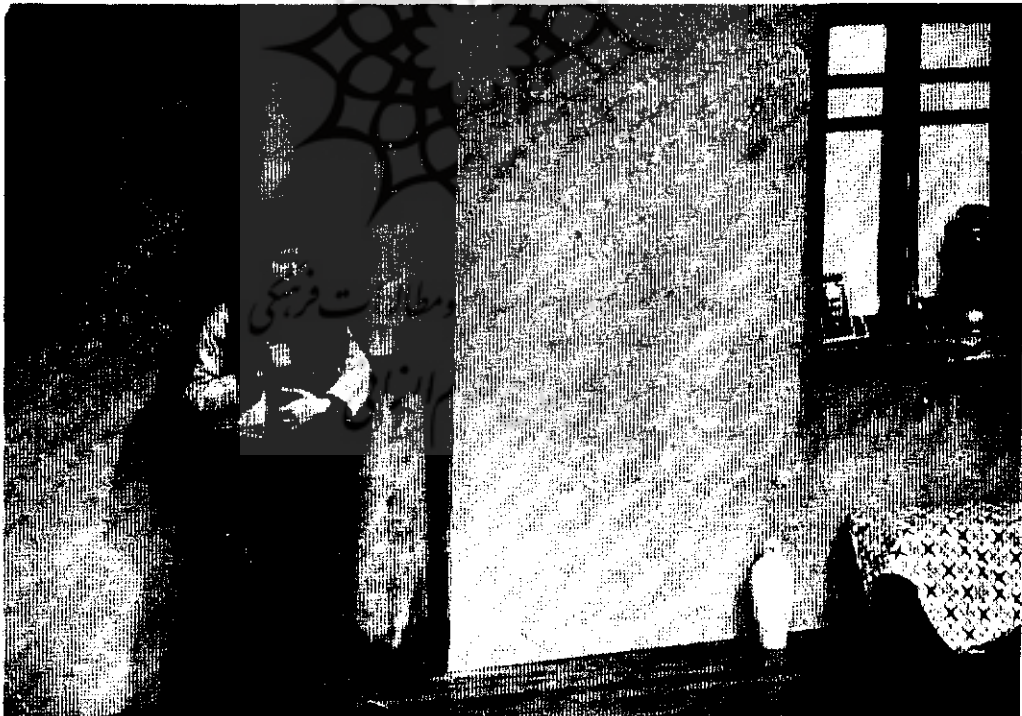
* کارگردان: مهرداد بختیاری

* جای اجرا: سالن چهارسو

«کاک آوات» در پی تدارک سیور و سات عروسی است. همه چیز برای صفا و صدق یک میثاق الهی،

مهیا و فراهم است. اما سرنوشت دیگرگونه درنوشت: آری، کاک آوات هزینه مراسم عروسی را با نیرنگ فراهم ساخته و شب حجله و زفاف، بناگاه به معرکه‌ای تراژیک بدل می‌گردد.

معرکه‌ای که توأمان با خونریزی و کشتار است. «کاک آوات» در خانواده و به گاه مواجهه با خواهر و مادرش، دست از ری‌کاری بر نمی‌کشد و مآلاً توانی که می‌دهد، سخت و سنگین است. نمایش، اگر چه جای جای از لطایف و ظرایف بومی خالی نیست، اما به سبب ضعف متن و عدم شخصیت‌پردازی درست و خاصه اغراق‌ها و تکاثر و زیادت‌گویی‌های قلدرانه، بیشتر به یک تئاتر انرژیک و عصبی شبیه می‌شود تا اجرائی پاک و پیراسته و صیقل یافته از ابعاد و وجوه گونه‌گون تئاتر. «کاک آوات»، در واقع تنها یک قصه رادیوئی است و بس؛ چرا که نیازی به نگرش و نگارش صحنه‌ها نبود و تماشاگر با نیشیدن گفت و شنودها



می توانست خط و ربط ماجرا را بی تلواسه از کف رفتن چیزی دنبال کند.

در هر حال، از یک دوبازی بالنسبه حساب شده — آن هم در پاره‌ای از لحظات — که بگذریم، آوات ره آوردی شایسته برای حضور در متن و مسابقه جشنواره نبود. حتی ادعای این که آوات نمایشی است فولکلوریک نیز، نمی تواند چتر نجات آن باشد؛ که عرق ریزان و ریاضت های بیهوده و بی اثر بازیگران، چیزی از ضعف کار نمی‌کاهد. با امید به کارهای منسجم تر و نمایشی تر، چشم به راه جشنواره هشتم و حضور دوباره و دیگر گروه بر صحنه آورنده «آوات» هستیم.

* عصر چهارشنبه

* نویسنده: ولی الله صادقی

* کارگردان: ابوالقاسم جلالی

* کاری از: گروه تئاتر اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی گرگان

* جای اجرا: تالار مولوی

«اکبر» پله وری است که به سودای برنده شدن و به اعتباری بیداری بخت خفته اش، دار و ندار را به پای خرید بلیت های اعانه ملی گذارده است.

اکبر زندگی روبراه و بسامانی ندارد و با همه نگرش سرسری و پا در هوایش می‌کوشد تا روزی در المپیک شانس، جایزه ای بگیرد. روز موعود — چهارشنبه — فرا می رسد، اما دولت مستعجلی می‌گردد و تمام خواسته ها و آرزوهای اکبر با اشتباه در ارقام بلیت — که به وسیله پسرش رخ می دهد — نقش بر آب می شوند و این دایره بسته تسلسل، همچنان ادامه دارد. ناکامی اکبر، به تلویح و تمهید، توامان با مضامین دیگری نیز هست: از جمله خوش خیالی های برگرفته از حس تنعم و برازندگی — که البته گذراست و تا زمان مقابله دقیق با شماره بلیت برنده دیر نمی‌پاید. و یا درگیری های پیش پا افتاده

با صاحبخانه و غیره.

«عصر چهارشنبه»، در سطح کاری ابتدائی و خام می ماند و حتی بازی یک دو تن از بازیگران نیز، نمی تواند منجی آن بشود. متن قراردادی، زبان صحنه ای بی هویت و بی حس و تعین، کارگردانی و صحنه پردازی بی کشش و بدون انگیزش های عاطفی / روانی نیز، تلقی در اصل و اساس نادرست کارگردان از صحنه تئاتر و گویا تر از برش های یک هستن و زیستن که با منطق دراماتیک درهم می آمیزند، «عصر چهارشنبه» را به اجرائی مسطح می‌کشاند.

این نمایش، گویا، چندان بردست و دل داوران خوش نشسته بود که در مراسم اختتامیه جشنواره هم یکبار دیگر عصر چهارشنبه را به رویت اجله تماشاگران رساندند.

* اتاق ۱۳

* نویسنده و کارگردان: مسعود سمیعی

* بازیگران: اسماعیل مرسلی، داریوش رضوانی

* کاری از: تهران

* جای اجرا: تالار مولوی

اتاق ۱۳ قصه ای تکراری دارد: مردی ناشناس به اتاق ۲ نفره که لامکان و لازمان است گام می نهد. در کشاکش لمحای آسایش، مرد دیگری داخل اتاق می شود که حالیا پس از ۸ سال از زندان رها شده و در صدد است تا به وسیله پاسپورت جعلی از مرز خارج گردد و سرانجام پس از فعل و انفعالاتی چند، که در قرق و انبیک کارگردان پخته و سخته می شود، این نکته عیان می‌گردد که مرد دوم «بوکسور» است و به خاطر همسرش کتک خورده و در نهایت مرتکب قتل شده است. و مرد دیگر هم یک قاضی است؛ همو که وی را به ۸ سال حبس محکوم ساخته است؛ و این پرسش محتوم و مقدر که جرم مهم است یا انگیزه جرم؟ هر چه باشد، صحنه تئاتر جای بررسی های کارشناسانه و آسیب شناسانه

دادگاهها نیست. و بسیاری از گفتگوها و احتجاجات ۲ نقش اصلی در واقع پرگوئی است و می‌توان این گفت و شنودها را از تمامت نمایشنامه حذف کرد و چیزی هم از کف نداد.

«اتاق ۱۳»، کاری است که به سبب عدم تأمل و تأویل و تعمق نویسنده در متن و پالایش و پیرایش نمایشنامه، و نیز حضور آزارنده و کاهنده زحاف و زوائد مخال تمرکز و تفهیم تفهیم، بکلی از دست می‌رود.

به راستی هدف از انتخاب نمایش‌هایی از این دست چیست؟ و چرا گزینه گران، بدون تبیین هرگونه محسک و معیاری، تنها به دلیل خوشداشت‌های فردی و سلیق و علایق شخصی، کارهایی را انتخاب می‌کنند که از سطح اجرائی سست پافراتر نمی‌نهند؟ این پرسش ناگزیری است که باید روزی مطرح کرد و پاسخ آن هرچه باشد — گویا شد — که «داوران همگان» اند و همگان نیز، در انتخاب‌ها کمتر کاهل و سست‌انگارند.

* دشت خون

* نویسنده و کارگردان: رحمت‌الله محرابی

* بازیگران: مهدی حسینی، علی ملکیان،

سیدحسن نبوی، محمد کجدی‌نژاد، محمد حسن

پورخیز، حسن بلوری، احسان‌الله تاجدار و دیگران

* کاری از: امور تربیتی شهرستان تنکابن

* جای اجرا: سالن اصلی تئاتر شهر

محرابی — کارگردان و نویسنده نام‌آشنا — این بار نیز با دست پر به جشنواره آمد. دشت خون حکایت و مرثیه‌ای است در رثای پاکی‌ها و صدق و خلوصی که حالیا در جستجوی آن، آدمیان هلهله‌کنان در حرکت و نوسان‌اند. این نمایش پیش از آنکه اجرائی موفق باشد، حکایتگر متن منقح و پالوده آن است. محرابی، بر دقایق و ظرایف فن‌درام نویسی آگاه است و از این روی در زمانه عسرت و عزلت‌درام و درام‌نویسی در این خاک،

حضور مغتنم است.

وی، با وقوف بر کم و کیف افست و خیزهای هنر نمایشنامه‌نویسی و نیز سلطه و احاطه بی‌گفت و صوت بر دیالوگ‌نویسی، کاری درخور تأمل ساخته و پرداخته است.

بر دشت خون چه رفته که اینک! «ننه حورا» گریان و ماتم‌زده و سرگشته نظاره‌گر از کف شدن و هزیمت آن است؟ دشت خون، این لجه‌های سرخ که از فرط سرخی به خون سریان یافته بر رگ و ریشه‌های زمین شبیه‌اند، چگونه در گوشه گوشه این دیار، جوی جوی خون را به راه انداخته‌اند.

آری، دست آخر شجره طیبه با خون‌ها آبیاری می‌گردد و غش و ثمین را می‌آلاید و فرآورده و ماحصل هرچه هست، تناوری و به بر و بار نشستن و خوشه‌چینی است. «دشت خون» به رغم همه ایهام و تمثیلات و جلوه‌نمادینش — که گناه باعث اُفت کار می‌گردد — اثری است دیدنی. ذکر از بازی‌های خوب تئاتری‌های تنکابن که با همت و حمیت محرابی کاری در خور را بر صحنه آوردند ضروری است. توفیق رفیق راه محرابی و یارانش باد.

عکس‌ها از: حشمت پناهی